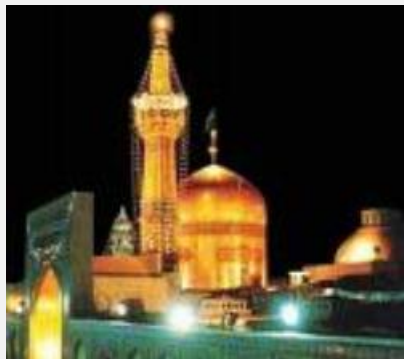


نمونه هایی از فضائل و سیره فردی امام رضا (ع)



روزی غلامانش میوه‌ای را خوردند ولی آن را تمام نخوردند و مقداری مانده به دور انداختند، امام صلوات الله علیه بر آنها بر آشفت و فرمود: سبحان الله، اگر شما بی نیاز هستید دیگران بدان نیازمندند، بجای انداختن، به مستمندان انفاق کنید
دعای مستجاب

1- آل برمک، مخصوصاً یحیی بن خالد بر مکی برای حفظ حکومت و مقام خویش هارون عباسی را وادار کردند تا موسی بن جعفر (ع) را شهید کرد، بدین سبب امام رضا (ع) در مکه به آنها نفرین کردند، حکومت و مقامشان تار و مار گردید.

محمد بن فضیل گوید: ابوالحسن رضا (ع) را دیدم، در عرفات ایستاده و دعای می‌کرد. بعد سرش را پایین انداخت، (گویی چیزی به قلب مبارکش الهام شد) که وی علت سر به زیر انداختن را پرسیدند؟ فرمود: به برامکه نفرین می‌کردم که سبب قتل پدرم شدند. خداوند امروز دعای مرا درباره آنها مستجاب کرد، امام از مکه برگشت، چیزی نگذشت که در همان سال، هارون بر آنها خشم گرفت و تار و مارشان کرد، 1. جعفر برمکی شقه شد، پدرش یحیی به زندان رفت، بطوری متلاشی شدند که مایه عبرت مردم گشتند.

علم غیب

2- حسن بن علی بن وشا از مسافر نقل می‌کند: با ابوالحسن الرضا (ع) در «منی» بودم، یحیی بن خالد با گروهی از آل برمک از آنجا گذشتند. امام صلوات الله علیه فرمود: بیچاره‌ها نمی‌دانند در این سال چه بلایی به سرشان خواهد آمد، بعد فرمود: بدانید عجیب‌تر از این آن است که من با هارون مانند این دو انگشت خواهم بود، آنگاه دو تا انگشت مبارک را در کنار هم گذاشت. مسافر گوید: والله من معنی این کلام را نفهمیدم مگر بعد از آنکه امام را در طوس در کنار قبر هارون دفن کردیم. 2

لقب رضا از خدا است

3- ابونصر بزندی رضوان الله علیه گوید: به امام جواد صلوات الله علیه گفتم: قومی از مخالفان شما می‌گویند: پدرت صلوات الله علیه را مأمون، رضا لقب داد، که به ولایت عهدی راضی شد. فرمود: به خدا قسم، دروغ گفته و گناهکار شده‌اند. پدرم را خدای تعالی رضا لقب داده است زیرا که به خداوندی خدا در آسمانش و به رسالت رسول الله و ائمه در زمینش راضی بود.

گفتم: مگر همه پدران چنین نبودند؟ فرمود: آری، گفتم: پس چرا فقط پدرت به این لقب ملقب شدند؟ فرمود: چون مخالفان از دشمنانش مانند موافقان از دوستانش از وی راضی شدند و چنین چیزی برای پدران به وجود نیامد، لذا از میان همه به رضا ملقب گردید. 3

ناگفته نماند: مخالفان خواسته‌اند با این طریق منقصتی بر آن حضرت فراهم آورند، ولی چنانکه دیدیم این لقب از جانب خدا بوده است، درست است که همه امامان صادق، کاظم، رضا، جواد و هادی و... بودند ولی برای هر يك بمناسبتی لقب بخصوص تعیین گشته است.

حضرت ابوالحسن رضا (ع) در «نیاچ»

4- ابو حبیب نیاچی 4 گوید: رسول خدا (ص) را در خواب دیدم که به «نیاچ» آمد و در مسجدی که حاجیان هر سال می‌آمدند نشست گویا محضر ایشان رفته و سلام کرده و مقابلش ایستادم، در پیش آن حضرت طبقی از برگ درختان خرما مدینه بود و در آن خرما صیحانی داشت. گویا رسول خدا مشتکی از آن خرما را به من داد، شمردم هیچده تا بود، - پس از بیداری - خوابم را چنین تأویل کردیم که هیچده سال عمر خواهم کرد.

بعد از بیست روز در زمینی بودم که برای زراعت آماده می‌کردند، مردی پیش من آمد گفت: حضرت ابوالحسن رضا (ع) به «نیاچ» آمده و الان در مسجد نشسته‌اند. در این بین دیدم که مردی به دیدار آن حضرت می‌روند، من هم به زیارت آن بزرگوار شتافتم، دیدم در محلی نشسته که رسول خدا (ص) را در آنجا دیده بودم، زیر آن حضرت حصیری بود مانند حصیری که در زیر جدش بود. و در پیش وی طبقی از برگ درخت خرما و در آن خرما صیحانی قرار داشت.

سلام کردم، جواب سلامم را داد و از من خواست نزدش بروم، مشتکی از خرما به من داد که شمردم هیچده تا بود، گفتم: یابن رسول الله (ص)! زیاد بدهید، فرمود: اگر رسول خدا (ص) زیاد داده بود ما هم زیاد می‌دادیم «فقال لوزادك رسول الله لزدناك» 5.

فضایل امام رضا(ع) از زبان ابراهیم بن عباس

5- ابراهیم بن عباس گوید: امام رضا (ع) نشد که به کسی در سخن گفتن ظلم یا جفا کند، هر که با او سخن می‌گفت، کلام او را قطع نمی‌کرد و مجال می‌داد تا آخر سخنش را بگوید. اگر کسی حاجت پیش او می‌آورد در صورت امکان ابتدا او را رد و مأیوس نمی‌کرد. ندیدم که در پیش کسی پایش را دراز کند، و ندیدم در پیش کسی تکیه کند. ندیدم که به کسی از غلامانش فحش بدهد، ندیدم که آب دهان را به زمین اندازد، و ندیدم که با صدا و فقهه بخندد بلکه فقط تبسم می‌کرد.

چون سفره طعام را باز می‌کردند همه خدمتکاران و غلامانش را و حتی دربان را با خود در سر سفره می‌نشانید. شبها کم می‌خوابید، بیشتر بیدار می‌ماند، اکثر شبها از اول تا آخر احیا می‌کرد، بسیار روزه می‌گرفت، در هر ماه سه روز روزه از وی فوت نمی‌شد. می‌گفت: این روزه همه عمر است «ذَکَّ صَوْمُ الدَّهْرِ». 6. در پنهانی بسیار احسان می‌کرد و صدقه می‌داد، این کار را بیشتر در شبهای ظلمانی انجام می‌داد، هر که گوید: نظیر او را در خوبی دیده‌ام، باور نکنید. 7.

مبارزه با اسراف

6- روزی غلامانش میوه‌ای را خوردند ولی آن را تمام نخوردند و مقداری مانده به دور انداختند، امام صلوات الله علیه بر آنها بر آشفت و فرمود: سبحان الله، اگر شما بی نیاز هستید دیگران بدان نیازمندند، بجای انداختن، به مستمندان انفاق کنید، «سبحان الله ان کنتم استغنیتم فان انا ساء لم یستغنیوا اطعموه من یتحاج الیه» 8.

علم غیب

7- محمد بن سنان گوید: به آن حضرت عرض کردم: خودت را به امامت و پیشوایی مشهور کرده و در جای پدرت نشستی حال آن که از شمشیر هارون خون می‌ریزد؟! فرمود: قول رسول خدا (ص) به من این جرأت را داده است، آن حضرت فرمود: اگر ابوجهل مویی از سر من برکنند، بدانید که من پیغمبر نیستم، و من می‌گویم: اگر هارون توانست مویی از سر من بگیرد بدانید که من امام نیستم. 9

فضیلت زیارت امام رضا(ع)

8- رسول خدا (ص) فرمود: بزودی پاره‌ای از بدن من در زمین خراسان دفن می‌شود، هیچ غمگینی او را زیارت نمی‌کند، مگر آن که خدا غمش را زایل می‌کند و هیچ گناهکاری او را زیارت نمی‌کند، مگر آن که خدا گناهانش را می‌آمرزد. «قال رسول الله (ص) سَتَدُ قَنْ بَضْعَةً مَنی بخراسان مازارها مکروب الا نفس الله کرهه و لا مذنب الا غفرالله ذنوبه» 10 زیارت ائمه علیهم السلام مانند توبه از مکفرات است و مصداق: «ان الحسنات یتذهبن السیئات» (هود: 114) می‌باشند، رسول خدا (ص) این کلام را در وقتی فرموده که هنوز پدر و مادر امام هم به دنیا نیامده بودند.

امام جواد صلوات الله علیه به داوود صرمی فرمود: «من زار ابی فله الجنة». 11. هر که قبر پدرم را زیارت کند اجرش بهشت است .

و در روایت دیگری فرمود: هر کس قبر پدرم را عارفاً بحقه زیارت کند از طرف خدا بهشت او را ضمانت می‌کنم: «قال ابوجعفر محمد بن علی الرضا (ع) ضمانت لمن زار قبر ابی (ع) بطوس عارفاً بحقه الجنة علی الله عزوجل» 12.

سخنی گهربار

9- ثامن الائمه صلوات الله علیه فرمود: مؤمن، مؤمن (واقعی) نمی‌شود مگر آن که در وی سه سنت (عادت و کار) باشد: سنتی از پروردگارش، سنتی از پیامبرش و سنتی از امامش. اما خصلتش از پروردگار آن است که اسرار مردم را؛ مخفی بدارد و افشا نکند و اما خصلتش از پیامبر آن است که با مردم مدارا کند، و امام خصلتش از امام آن است که در ضررهای بدنی و مالی صبر و استقامت داشته باشد. «قال الرضا (ع) لایکون المؤمن مؤمناً حتّی یکونَ فیهِ ثلاث خصال: سنّة من ربه و سنّة من نبیه و سنّة من ولیّه، فاما السنّة من ربه فکتمان السر و اما السنّة من نبیه فمداراة الناس و اما السنّة من ولیّه فالصبر فی الباساء والضراء» تحف العقول: ص 442.

احسان

10- مردی به محضر حضرت رضا (ع) آمد و گفت: به اندازه مروت خویش به من احسان کن، فرمود: نمی‌توانم (زیرا مروت امام خارج از حد بود). گفت: پس بقدر مروت من احسان کن، امام فرمود: آری، بعد به غلامش فرمود: دو بیست دینار به او بده.

امام در روز عرفه در خراسان همه مالش (شاید نقدینه باشد) را احسان کرد و به اهل نیاز تقسیم فرمود. فضل بن سهل گفت: این غرامت و اسراف است. فرمود: نه، بلکه غنیمت است، آنچه را که در آن پاداش و کرامت هست، غرامت مشمار. 13

علی بن موسی عالم آل محمد

11- موسی بن جعفر صلوات الله علیه به پسرانش می‌فرمود: برادران علی بن موسی عالم آل محمد است، از او از دینتان بپرسید، آنچه می‌گوید حفظ کنید، من از پدرم امام صادق (ع) دفاع شنیدم می‌گفت: عالم آل محمد در صلب تو است ای کاش او را درک می‌کردم، او همانم امیرالمؤمنین علی است. 14. امام صادق صلوات الله علیه در 25 شوال 83 هجری از دنیا رفت، امام رضا (ع) بعد از 16 روز در 11 ذوالقعدة همان سال به دنیا آمد.

تواضع

12- مردی از اهل بلغ گوید: در سفر خراسان در خدمت امام رضا (ع) بودم. روزی طعام خواست، همه خدمتکاران از سپاهان و دیگران را کنار سفره جمع کرد، گفتم:

فدایت شوم، بهتر آن است که آنها در خوان دیگری بخورند. فرمود: آرام باش پروردگار همه یکی است، مادرمان هوا و پدرمان آدم یکی است، مجازات بسته به اعمال است «فقال: مه ان الرب تبارك و تعالی واحد، والام واحدة والاب واحد و الجزاء بالاعمال» 15.

بنده نوازی

13- امام صلوات الله علیه به غلامانش گفته بود: در وقت طعام خوردن اگر بالای سرتان هم بایستم قبل از تمام کردن طعام برنخیزید، یاسر گوید: گاهی بعضی از ما را صدا می‌کرد، می‌گفتند: مشغول طعام خوردنند، می‌فرمود: پس بگذارید طعامشان را تمام کنند: «قال: ان قمت علی رؤوسکم و انتم تاكلون فلاتقوموا حتی تفرغوا». 16

توحید

14- بزنطی علیه الرحمة نقل می‌کند: مردی از ماوراء نهر بلخ خدمت امام رضا (ع) آمد و گفت: از شما سؤالی می‌کنم اگر جواب دادید به امامتان معتقد خواهم بود، حضرت فرمود: از هر چه می‌خواهی بپرس.

گفت: مرا از خدایت خبر بده، در کجا بوده و چطور بوده و بر چه چیز تکیه کرده بوده است؟ امام (ع) فرمود: «ان الله آين الآين بلائين و كيف الكيف بلا كيف و كان اعتمادُه علی قدرته» .

یعنی خداوند به وجود آورنده مکان است بی آنکه مکانی داشته باشد و به وجود آورنده کیفیت است بی آنکه کیفیتی داشته باشد و اعتمادش بر قدرتش بود، (خدا لامکان است، مکان از عوارض جسم است، خدا جسم نیست، کیفیت، مخلوق خداست، لازمه‌اش محدود بودن است، خدا بی انتها است، خدا بر قدرت خود ایستاده، هستی را از جایی دریافت نکرده است).

آن مرد چون این جواب را شنید برخاست، سر مبارک امام را بوسید و گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و ان علیاً وصی رسول الله والقیّم بعده بما أقام به رسول الله و انکم الائمة الصادقون و انک الخلف بعدهم» 17 ظاهراً آن مرد از فلاسفه بوده و از جواب امام (ع) پی‌به‌دانایی و امامت آن حضرت برده است .

معجزه ای از امام رضا (ع) و مجسم شدن عکسها

صدوق رحمة الله علیه در عیون اخبار الرضا (ع) نقل می‌کند: در عهد مأمون عباسی که حضرت رضا (ع) ولیعهد بود، باران قطع گردید، مأمون از آن حضرت خواست درباره باران دعا کند، امام فرمود: روز دوشنبه چنین خواهم کرد، رسول خدا (ص) دیشب با امیرالمؤمنین به خواب من آمد و فرمود: روز دوشنبه به صحرا برو و از خدا باران بطلب که خدا بر آنها باران خواهد فرستاد...

امام به صحرا رفت و از خدا باران خواست، باران آمد و احتیاج مردم رفع گردید. 5 امام جواد صلوات الله علیه فرمود: بعضی از بدخواهان پدرم، به مأمون گفتند: یا امیرالمؤمنین! به خدا پناه که تو شرافت عمیم و افتخار بزرگ خلافت را از خاندان بنی عباس به خاندان علویان منتقل کنی!! بر علیه خود و خانواده‌ات اقدام کردی. این جادوگر و فرزند جادوگران را آوردی، و او را پس از آن که گمنام بود میان مردم شهرت دادی، آوازه‌اش را بلند کردی.

دنیا را با این جادو که در وقت دعایش باران آمد، پر کرد. مرا واهمه گرفت که خلافت را از خاندان عباسی خارج گرداند، حتی وحشت کردم که با سحر خود نعمت شما را زایل نموده و بر مملکت تو شورش بر پا دارد، آیا کسی بر علیه خود چنین جنایتی کرده است؟!!

مأمون گفت: این مرد در پنهانی مردم را به سوی خویش دعوت می‌کرد، خواستیم او را ولیعهد خود گردانیم تا مردم را به سوی ما دعوت نماید و مردم بدانند که اهل حکومت و خلافت (دنیا دوست) است و آنان که به وی فریفته شده‌اند بدانند که در ادعای خود از تقوا و فضیلت و زهد صادق نیست! خلافت مال ما است نه مال او، ولی ترسیدیم که اگر او را به حال خود رها کنیم، برای ما از جانب او وضعی پیش بیاید که جلوگیری نتوانیم کرد.

واکنون که کرده خود را کردیم و به خطای خود پی بردیم، مسامحه در کار وی ابداً روا نیست، ولی می‌خواهیم بتدریج او را در نزد رعیت چنان بنمایانیم که بدانند لیاقت حکومت ندارد، آنوقت ببینیم با چه راهی بلای او را از سر خود می‌توانیم قطع نماییم.6

آن مرد گفت: یا امیرالمؤمنین! مجادله با او را به عهده من بگذارید، تا خود و یارانش را مغلوب نمایم و احترام و عظمت او را پایین آورم، اگر هیبت تو در سینه‌ام نبود او را سر جای خودش می‌نشاندیم. و بر مردم آشکار می‌کردم که از لیاقت ولایت عهدی که به او تفویض کرده‌ای قاصر است .

مأمون گفت: چیزی برای من محبوبتر از این کار نیست که به او اهانت و از قدرتش کاسته گردد، گفت: پس بزرگان مملکت، فرماندهان، قضات، و بهترین فقهاء را جمع نمایید، تا منقصت او را در پیش آنها روشن کنم، تا از مقامی که او را در آن قرار داده‌ای پایین آید.

مأمون نامبردگان را جمع کرد، و در صدر مجلس نشست و حضرت رضا (ع) را در مقام ولایت عهدی در طرف راست خود نشانید، پس از رسمیت جلسه، آن شخص که از طرف مأمون مطمئن بود، شروع به سخن کرد و گفت: مردم از شما بسیار حکایات نقل می‌کنند. و در تعریف شما افراط کرده‌اند، بطوری که اگر خودتان بدانید از آنها بیزار می‌کنید، اولین اینها آن است که: شما خدا را درباره باران که عادت باریدن دارد، دعا کردید و باران آمد، مردم آن را به حساب معجزه‌ای از شما گذاشتند و نتیجه گرفتند که در دنیا نظیر و مانند‌ی ندارد. این امیرالمؤمنین ادام الله ملکه و بقاءه است که با کسی مقایسه نمی‌شود مگر آن که برتر آید، شما را در محلی قرار داده که می‌دانید، این پاسداری از حق و انصاف نیست که مجال دهید دروغگویان بر علیه او و بر له شما بدروغ چیزهایی بگویند که تکذیب مقام امیرالمؤمنین است!! و شما را از

امام صلوات الله عليه فرمود: بندگان خدا را مانع نمی‌شوم از این که نعمتهای خدا را درباره من یاد و حکایت کنند، اما این که گفتی: صاحب تو (مأمون) مقام مرا برتر داشت، او مرا فرار نداد مگر در مقامی که پادشاه مصر، یوسف صدیق را در آن فرار داد، حال آن دو را نیز می‌دانی (یوسف پیامبر بود و او يك پادشاه مشرك).

در این وقت آن مرد بر آشفت و گفت: پسر موسی! از حد خود قدم فراتر گذاشتی، که خداوند بارانی را در وقت معین خود نازل کرد و تو آن را وسیله بلندی مقام خود قرار دادی، که به مقام حمله به دیگران بر آیی؟ گویا معجزه ابراهیم خلیل را آورده‌ای که سرهای پرندگان را در دست گرفت و اعضاء آنها را در کوهها پراکنده نمود و به وقت خواندن، آمدند و بر سرهای خود چسبیدند و شروع به پرواز کردند؟!!!

اگر راستگویی این دو عکس شیر را که در مسند خلیفه هستند زنده کن و بر من مسلط گردان، در این صورت معجزه‌ای برای تو خواهد بود، اما باران که با دعای تو آمد، تو از دیگران در این کار برتر نیستی.

امام صلوات الله عليه از جسارت آن خبیث برآشفت و به دو عکس شیر فریاد کشید: این فاجر را بگیرد، پاره کنی، از او عینی و اثری نگذارید. در دم آن دو عکس به دو شیر ژبان میدل شدند، و آن خبیث را گرفته و خرد کردند و خوردند و خونس را که ریخته بود لیسیدند، مردم با حیرت به این منظره نگاه می‌کردند. آنگاه آن دو شیر محضر حضرت آمده و گفتند: یا ولی الله فی ارضه! دیگر چه فرمانی داری، می‌خواهی مأمون را نیز مانند او به سزایش برسانیم.

مأمون از شنیدن این سخن بیهوش گردید، امام فرمود: در جای خویش بایستید. بعد فرمود: بر صورت مأمون گلاب پاشیدند، به حال آمد، شیران عرض کردند: می‌فرمایید او را به رفیقش ملحق سازیم؟ فرمود: نه، خداوند عز و جل را تدبیری است که به سر خواهد برد(اجازه نداده از ولایت تکوینی هر استفاده‌ای را بکنیم).

گفتند: پس فرمانت چیست؟ فرمود: برگردید به حالت اولی خود، آن دو شیر در دم میدل به عکس شده و در روی مسند قرار گرفتند.

مأمون گفت: خدا را حمد می‌کنم که مرا از شر حمیدین مهران خلاص کرد (آن مرد خبیث)، بعد گفت: یابن رسول الله! خلافت مال جد شما بود، سپس از آن شماسست اگر می‌خواهی آن را به شما تحویل بدهم، امام فرمود: اگر خلافت را می‌خواستم در عدم قبول آن با تو منازعه نمی‌کردم و از تو آن را نمی‌خواستم، زیرا خداوند از اطاعت مخلوقش به من عطا فرموده مانند آن را که با چشم دیدی که چگونه آن دو تصویر به شیر میدل شدند.

ولی جهال بنی آدم از من طاعت ندارند، آنها هر چند در این کار زیانکار شده‌اند ولی خدا را در تدبیر آنها مشیت است، مرا امر فرموده بر تو اعتراضی نکنم و کاری را که کردم بر تو ننمایم، چنان که به یوسف (ع) نیز درباره پادشاه مصر چنان فرمان داده بود...7

نگارنده گوید: در این کار ابداً شگفتی نیست، آن مانند میدل شدن عصای موسی به ازدهاست. امام (ع) ولایت تکوینی داشت و خدا او را چنین قدرتی داده بود، چنان که عیسی (ع) نیز نظیر آن را انجام داد. در بعضی نقلها دیده‌ام که مأمون به آن حضرت گفت: دعا کنی که آن مرد زنده شود، فرمود: اگر عصای موسی جادوها را پس می‌داد، اینها نیز آن مرد را پس می‌دادند.

پی نوشتها:

- 1- عیون اخبارالرضا: ج 2 ص 225 باب 50.
- 2- عیون اخبارالرضا: ج 2 ص 225 باب 50.
- 3- علل الشرایع: ج 2 ص 237 باب 172.
- 4- نیاج بر وزن کتاب روستایی است در بادیه.
- 5- عیون اخبارالرضا: ج 2 ص 210 باب 47، بحار ج 49 ص 35.
- 6- چون بحکم «من جاء بالحسنه فله عشر امثالها» هر يك روز در جای ده روز است .
- 7- عیون اخبار الرضا: ج 2 ص 184، بحار ج 49 ص 91.
- 8- انوار البهیة ص 107.
- 9- انوار البهیة ص 107.
- 10- وسائل الشیعه: ج 10 ص 433 و 435.
- 11- وسائل الشیعه: ج 10 ص 433 و 435.
- 12- وسائل الشیعه: ج 10 ص 433 و 435.
- 13- بحارالانوار /101/ 100/ 49.
- 14- بحارالانوار /101/ 100/ 49.

15- بحارالانوار / 101 / 100 / 49.

16- فروع کافی: ج 6 ص 298.

17- اصول کافی: ج 1 ص 88 باب الکون و المکان.

خبر گزارې فارس